

آه آن پس که منع ما را خرابا بیهوش کند

صبح آمد و صغیفه مصقول بر بید

در مکتب غم نو پیمین نکته دان شدم

درد منش او نیز که وی را خبر می پست

آستینش گرفت سر بسکلی
کیا نعل بستم بند

دُفصل بر فصله کلبی روان شود

ما محرمان خلوتی ام غم مجور

ببارای شمع اسک احشیم حوین

دخت دوستی نشان که کام دل سبارد

بر قطره سرشک تیمان نظار کن

که وجود است عطا بخش و کریمی نواع

آن جوانخت که میبرد رسم خیر و قبول

فروماند در لطف و ضمع و خدای

بی نعمت تو معرّفند و در آنچه سخا

نون شد لم از حسرت آن لعل و باس

ای درج محبت همان مهر و نشان باس

گفت ای چشم و سپهر آفتاب همه شیرین سخنان

من خاک سر کویت با مشک پیامیزم

عفتی که تحمل کند بار جبارا

نظر ام مگردند خون خستو حلال

خاک میبوسم و عذر قدس میجویم

خوشبخت خاطر من از فکر این خیال دقیق

رقم مهر تو بر چهره پیدا بود. رقم مایه

یارب تو دستگیر که الاء و مغفرت

چشم آسایش که دارد از سپهر سیر و

وفای صحبت یاران و همشیمان من

که این مباح قلبیست و آن عطای کثیر

بر لب گوی که آئین دلبری بگذا

فصل منم وصل منم سرع منم صل منم عقل منم

بکوش حریفان مست صبح

برای وصل گل آبدرون ز چست زن

بلائی عشق تو بس یاد صبر بر کند پست

که یل محنت عشقش ز پیش و پس باشد

کوهر پاک تو از مدحت ما پیوست

ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

من از دست غمت مشکل برم جان هر سینه

مَتَى مَاتَلِقْ مَن تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَ

مَا رَابَعُو وَ لَطْفِ خَدَاوَنَدَا كَارِخَش

اِی فِدَا ی تُو شِم دِل وَ هِم جَان

کَز دُو هِجَا پَس بَا دُو سِت دِ شِمَن

Handwritten Urdu text in a decorative calligraphic style, likely a religious or philosophical passage. The text is arranged in approximately 10 horizontal lines, reading from right to left. The script is highly stylized with elegant curves and flourishes. A faint watermark 'alansi@yahoo.com' is visible diagonally across the center of the page.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ لَمْ يَلِدْ لَمْ يَمُرْ
بِأَحْسَنِ مَا نَظَرَ
فَلْيَسِرْ إِلَىٰ وَالِدِهِ
وَأُمَّهُ فَارْحَمْ
وَرَحِمَهُمَا فَالْإِسْلَامُ
كُلُّهُ عِلْمٌ فَاعْلَمْ
وَأَعْلَمِ النَّاسَ
وَالْحَقُّ عَلَىٰ كُلِّ بَشَرٍ
مَنْ عَمِلَ عَمَلًا
مُتَعَدِّيًا لِحُدُودِهِ
غَدَّ بِلَدِّهِ كَالْبَعِضِ
الَّذِي تَمَسَّكَ بِهَا
الْبُحْرَانُ فَغَدَّ بِهَا
وَالْحَقُّ عَلَىٰ كُلِّ بَشَرٍ
مَنْ عَمِلَ عَمَلًا
مُتَعَدِّيًا لِحُدُودِهِ
غَدَّ بِلَدِّهِ كَالْبَعِضِ
الَّذِي تَمَسَّكَ بِهَا
الْبُحْرَانُ فَغَدَّ بِهَا

aliasiye@yahoo.com

ترکیب آسمان و طلوع ستارگان از بهر عبرت نظر مشربان

aliasiye@yahoo.com

نمیدانند آفتاب تجاری فروماند ز بانگ طبل فغانی
عشق و سودا و بهو چسبند بر ما صد و آرام و حرار از دست رفت

اَز اَن طَرَفِ نَدِر و کَالِ اَوَّلِ صَاقِ زَیْنِ هِجْتِ شَرَفِ زَکَرَا بَا

aliasiye@yahoo.com

خَوَانِ بَهْمِ پَسِ زَیْرِ اَز کَسِ نَبُو و هِجْتِ مَهْمِ پَسِ خَشِی اَز کَسِ نَبُو بَا

چَوَانِ دَر عَمِّ و و سِپَتِ حَا نِ اِیْنِ اَو کِمِ هَا رَحْمَتِ اَو بَرَا و بَسَا رَحْمَتِ

زینکوه صد بکر پس از سر و از جوان
چهار شنبه است و

اعاده نو شده و علم بدو است و تکرار
مست و

باشد که اتفاق بی هر حکم او فرد
چهار شنبه است و هم

aliasiye@yahoo.com

رغم حکم مدبر

فزا کونان مشت کای معطی بر جا

پہا ر سہیت نام

وگر بصورت پیش آفریدہ دل بد نام

دوار دم حرود

مسما کر کو بہت اربطع ریمن بدو

aliasiye@yahoo.com

جویتین ابراز کرک می پنی است گفت شکیک و مند لوچ

aliasiye@yahoo.com

بیرم سر خانی که ذول سر پیدن فیلل اہ لو با شت بعزدا ما ضرور دین

باک عنق نہر ہا ذور ہ لطف کے لمن جنف با اول محب وچ کیش دانم

عجب دارم از خواب آن پنکده اگر خلقی نباشد از بسکده

بہو اداری اور ذرہ صفت رخصت نما تا بر منزل غریب سجدگان درم

aliasiye@yahoo.com

سارنی جو لوہا کی ذرا لگا کر نہا دیتا آرزت کہ با مرد مہ

اگر حظل جوئی از دست نغمه شوی
باز شیری از دست تیر شوی

aliasiye@yahoo.com

بادهی بهویست گلستان جام
که او جویت سزل و مازہ ترا آید

کوه ماهو از راه سو اگر درون نیست
مگر او اگر درون شکست

بجرت

شربت و شاد بود شمع و شراب و شبنم

aliasiye@yahoo.com

سایه آرزو نیست سرخسخت در پیش آینه تمام اوزار

کلان بد اجناس لاق محرومت است اسکناس بر سر زردان سحر او را